گزارش; الگوي اسلامي- ايراني پيشرفت

فريبا علاسوند

سهولت و سرعت در اجراي توسعه در مدل غربي، مرهون چند اصل زيربنايي بوده است: فردگرايي، دنيا محوري و سکولاريزم. يکساني‌اي که ميان دو مفهوم «فرد» و «شهروند» پديد آمد، برنامه‌ريزي اجتماعي را بسيار آسان کرد. دولت‌ها به عنوان مجريان مقتدر عرصه‌ اجتماعي (به‌خصوص در اشکال دولت‌هاي رفاه و دولت‌هاي سوسياليستي) هر انسان را پيش از هر وابستگي ديگري، متعلق به خود دانستند و او را مرکز برنامه‌ريزي‌هاي اقتصادي، اجتماعي و سياسي خود قرار دادند. ارائه هرگونه برنامه از سوي دولت‌ها براي فرد و پاسخگويي شهروندان در راستاي اجراي برنامه‌ها بدون در نظر گرفتن انواع وابستگي‌هاي خانوادگي فرد، کار سختي نيست. سکولاريزم نيز دومين سکوي پرش براي توسعه‌ غربي بود. سکولاريزم يا دين‌زدايي، برنامه‌اي اجتماعي به‌شمار مي‌آيد که متضمن ناديده گرفتن انگاره‌ آخرت، مسئوليت‌هاي معنوي افراد و دولت و تمام ضابطه‌هاي مربوط به اديان در زندگي اجتماعي است. نگاه فيزيکي به دنيا و انسان، به تهي‌شدن علوم و برنامه‌ريزي‌هاي اجتماعي از معنويت‌گرايي و آخرت‌انديشي انجاميده است. اين رويکرد، نظم ارگانيکي که غايتي متعالي براي انسان و جهان تعريف مي‌کند را ناديده مي‌گيرد و مدعي است انسان به جهان بي‌نظم، انضباط مي‌بخشد بدون آنکه خود بخشي از يک نظام پيچيده و قسمتي از يک تقدير باشد و هويتي سرشار از معنا داشته باشد. برنامه‌ريزي براي دنيايي چنين غير پاسخگو، چندان سخت نيست.

با اين وصف مي‌توان پيش‌بيني کرد که الگوي «پيشرفت اسلامي- ايراني» نظريه پيچيده‌تري را ارائه مي‌کند؛ زيرا الگويي مقيّد از «توسعه» را دنبال مي‌نمايد. قيد اسلامي بودن به طور اجمالي چند شاخص اصلي را در توسعه ايجاد مي‌کند که به برخي از موارد آن در عبارات آتي اشاره خواهد شد و قيد ايراني بودن از توتاليته‌ مدل توسعه غربي مي‌کاهد و به بومي شدن الگوي پيشرفت مي‌انجامد. الگويي که واقعيت‌هاي جامعه ايراني و کشور ايران را در نظر مي‌گيرد و شاخص‌هاي مربوط به يک کشور جوان، مذهبي، با آداب و رسوم شرقي، مختصات جغرافيايي و جمعيتي خاص، منابع غني و البته ضعف‌ها و کاستي‌هاي خاص خود را داراست. اين نوشتار بيشتر به قيود اسلامي مي‌پردازد و در دو بخش ضرورت‌ها و چالش‌ها، نکاتي را مطرح مي‌کند.

1- ضرورت‌ها

1-1- در اولين گام، اين الگو بايد شعارهاي اصلي خود را تعيين کند. اين شعارها ضمن آنکه واقعيت‌هاي جامعه را در نظر دارند، اصول حاکم بر اين الگو را نشان مي‌دهند. امروزه از واژه‌ پارادايم به عنوان برآيند اين شعارها استفاده مي‌شود. اگر ما در پارادايم «تمدن اسلامي» به دنبال طراحي الگوي پيشرفت هستيم بايد اصول بنيادي اين پارادايم را شناسايي کنيم؛ به نظر مي‌رسد يکي از مهم‌ترين اصول يا شعارهاي اين الگو «خانواده محور پيشرفت» است. به ده‌ها دليل، توجه به خانواده در طراحي مدل پيشرفت ضرورت دارد. از جمله اينکه:

1) خانواده اولين مدنيتي بود که خداوند پديد آورد، بافت آن در نظريه‌ ديني، طبيعي و مقدس تشکيل مي‌شود و طبيعي بودن و قداست، مبناي سياست‌گذاري‌ها، قانون‌گذاري‌ها و برنامه‌ريزي‌هاي کاملاً متفاوت نسبت به الگوي غربي درباره‌ خانواده است.

2) مي‌توان برنامه‌ريزي‌هاي خانواده محور را به جهان مذهبي ارائه کرد و تمدن مذهبي بزرگي را در دنيا دنبال نمود، زيرا اصل قداست خانواده در تمام اديان ابراهيمي مطرح است.

3) خانواده منبع تأمين نيروي انساني کارآمد براي پيشرفت اجتماعي است.

4) بخش بزرگي از رسالت‌هاي دولت براي تحقق جامعه پويا، خلاق، متخلق و ديندار را مي‌توان بر عهده‌ خانواده نهاد. يعني خانواده خود بازوي اجرايي دولت اسلامي است.

5) تعلقات خانوادگي، افراد را اخلاقي‎تر، صرفه‌جوتر و آرمان‌گراتر مي‌کند و اين يعني ذخيره‌اي بزرگ براي دولت اسلامي.

«خانواده محور پيشرفت»، شعاري است که موازنه‌ فرد براي دولت را به دولت براي افراد تبديل مي‌کند؛ برنامه‌ريزي براي اين مهم به‌ طور طبيعي مشکل‌تر است، زيرا دولت در اين برنامه مي‌پذيرد بخشي از زمان و وجود فرد را به نفع خانواده قرار دهد و برنامه‌هاي خود را ناديده بگيرد، در عوض با افزايش حضور کمّي و کيفي فرد در خانواده، به طور غير مستقيم از منافع زيادتري بهره‌مند شود.

وزارتخانه‌هاي مرتبط با دولت تحت تأثير شعار «خانواده محور پيشرفت» در هر طرح و برنامه‌اي پذيرفته‌اند با منافع خانواده هماهنگ شوند و اگر برنامه‌ريزي براي مسکن، ورزش، آموزش و پرورش، بهداشت و درمان و علوم و فناوري با خانواده و مصالح غيرقابل تغيير آن سازگار نباشد، خود را موظف مي‌دانند تا برنامه‌هاي خود را اصلاح کنند.

2-1- آخرت‌گرايي و معنويت‌گرايي

يکي از بزرگ‌ترين چالش‌هاي توسعه در مدل غربي با الگوي اسلامي، توجه نکردن به مفاهيم معنوي و آخرت انديشي است. توسعه غربي کميت‌گرا است و رسالت او اصلاح و بهبود وضعيت مادي انسان‌ها است. در حالي‌که مفاهيم معنوي که با معيارهاي کمّي قابل اندازه‌گيري نيستند، در الگوي اسلامي پيشرفت بسيار تعيين‌کننده هستند. لازم است انديشمندان ايراني، عناصر معنوي مؤثر در پيشرفت را شناسايي کنند و در الگوي خود قرار دهند. عدالت در کنار جود و بخشش، امنيت رواني، روابط اجتماعي مبتني بر دوستي، مدارا، همياري، ايثار، کم توقعي در عين پرکاري، ارتقاء خداگرايي و رشد مذهب، افزايش کمّي و کيفي عفت عمومي، معادهراسي و الگوي اخلاقي غيرلذت‌گرا بخشي از اين عناصر معنوي به‌شمار مي‌آيند. علاوه بر فعاليت ايجابي براي تحقق مفاهيم معنوي در جامعه، بايد به نقش سلبي و بازدارندگي آخرت‌گرايي نيز توجه کرد. آخرت‌گرايي مانع تورم اقتصاد دنيازده است. اقتصاد دنيازده ربوي، مبتني بر افزايش کور سود و سرمايه است و در مقابل براي هزينه‌سازي در امور متعالي و معنوي انعطاف ندارد. اين اقتصاد عقلانيتي، که زندگي آدمي را به سه بخش معاش، معاد و تفريح سالم تقسيم مي‌کند، را قابل ‌دفاع نمي‌داند، بلکه در چرخه ديوانه‌کننده‌ معاش، لذت و قدرت در دوران است.

3-1- توجه به عناصر مهم فرهنگ در الگوي اسلامي ايراني- پيشرفت

الگوي توسعه غربي به فرهنگ بي‌توجه نبود، بلکه آن بخش از فرهنگ که براي توسعه ضروري است را وجهه‌ همت قرار داد و با تلاشي فراگير در راستاي اصلاح مدل توسعه‌ مورد نظر اقدام کرد. براي مثال، پيشرفت اقتصادي بدون از ميان بردن مفاسدي مانند رشوه، دروغگويي، تقلب و منهاي دروني‌سازي عناصري مانند سخت‌کوشي، وجدان کاري، صداقت و اعتمادسازي امکان‌پذير نيست؛ به همين دليل جوامع توسعه‌يافته غربي بدون دخالت در عرصه خصوصي زندگي افراد (آنچه به اقتصاد مربوط نبود)، به اصلاح اخلاق اجتماعي در محورهاي فوق همت گماردند. در مثال ساده، مرغوبيت کار که نتيجه سخت‌کوشي، صداقت کاري، جلوگيري ساختارها از ارتشاء و رانت است، اعتماد متقابل ميان مردم و صاحبان کار و سرمايه را پديد آورد؛ اين امر به معناي اقتصادي شکوفا است. در اين راستا آنچه لازم بود دولت‌ها با اصلاح ساختارهاي مديريتي و نظارتي و تأمين نظام‌هاي تشويقي و تنبيهي انجام دهند و آن مقداري که مراکز فرهنگي بايد تصدي مي‌نمودند بر عهده‌ اين مراکز قرار داده شد. براي مثال، فدارسيون‌هاي خانواده با آموزش گسترده‌ خانواده‌ها، آنها را به تربيت فرزندان بر اساس اخلاق فوق ترغيب کردند.

البته به دليل جداسازي دنيا از آخرت در نظام‌هاي سکولاريستي، دولت در غير اين حيطه خود را ملزم به اصلاح خلقيات مردم نمي‌داند و آن را مربوط به عرصه خصوصي افراد و گستره‌ انتخاب‌هاي آنان مي‌شمارد. براي همين به دولت غربي مربوط نيست که شهروند به عنوان عنصر اقتصادي، در تعطيلات آخر هفته‌ چه مي‌کند و آيا مي‌خواهد فرهنگي و اخلاقي بماند يا خير.

با توجه به آنچه گذشت معلوم مي‌شود که الگوي اسلامي- ايراني پيشرفت بايد به مقوله فرهنگ توجه ويژه مبذول دارد، زيرا وقتي الگوي غربي توسعه به کشورهاي اسلامي وارد مي‌شود، بيش از هر چيز فرهنگ را تحت تأثير قرار مي‌دهد. به عبارت ديگر اين الگو در قالب برنامه‌هاي اقتصادي، فرهنگ مثبت خود را منتقل نمي‌کند، زيرا فرهنگ را فرايندي پرکار مي‌سازد که به کمک دهها رکن آموزشي- تربيتي، دروني مي‌شود. اين در حالي است که همين الگو اگر منهاي عناصر فرهنگي مفيد، به کشوري وارد مي‌شود، به برنامه‌ريزي براي ماشين شباهت بيشتري دارد و به راحتي اجرا مي‌شود. در مقابل و در دنياي کوچک امروز، مردم بخش منفي فرهنگ غرب را از طريق امواج ماهواره‌اي و اينترنتي دريافت مي‌کنند و تحت تأثير نفوذ رسانه آن را در خود دروني مي‌سازند. اين يعني فاجعه‌اي فرهنگي که از ضرب برنامه‌ريزي توسعه‌اي‌ ماده محور در فساد و فحشاء پديد مي‌آيد. در واقع لازم است فرهنگ را در بسته‌اي بزرگ‌تر از فرهنگ اقتصادي ببينيم و از تسلط انگاره‌ مادي‌گرايي و ماشينيسم بر الگوي اسلامي- ايراني پيشرفت بکاهيم.

4-1- پالايش علوم انساني و نظام مديريتي کشور

از آنجا که موضوع پيشرفت، انسان و حوزه‌هاي گوناگون زندگي اوست، مطالعات انساني در اين‌باره حايز اهميت هستند. درباره‌ ضرورت تحول در علوم انساني سخنان زيادي در دست است، اما محورهاي اصلي اين تحول همواره به بازخواني نياز دارند. ما در تحول فوق با پرسش‌هايي چند مواجه هستيم:

1- انسان را در حوزه علوم انساني چگونه تعريف مي‌‌کنيم. آيا تعريف اقتصاددان، جامعه‌شناس و فيلسوف اخلاق درباره‌ انسان تفاوت دارد؟ يا آنکه تعريف يکي است هر يک به بخشي از وجود او نظر دارند؟ اگر هر يک به بخشي از وجود او نظر دارند، با چه تدبيري مي‌توان ميان راهبردهاي علوم مربوطه، درباره زندگي انسان به وفاق رسيد؟

2- چرا علوم انساني در تعريف يا اولويت‌بندي نيازهاي انسان از اهداف اديان زاويه پيدا کرده‌اند؟

3- چرا دانشمندان علوم اجتماعي در حوزه‌ کشورهاي اسلامي، توصيف‌ها و توصيه‌هاي دانشمندان غربي را در تحليل و شناخت وضعيت مردم خودشان را معيار قرار مي‌دهند و تبيين، تعليل و راهبردهاي حل مشکل آنان‌ را به کار مي‌بندند؟

4- چرا اين علوم، اساساً هنجارين شده‎اند؟ چگونه مي‌توان ميان بخش توصيفي اين علوم با هنجارهاي ديني هماهنگي ايجاد کرد؟

5- بنيادي‎‌ترين نظريه‌هاي علوم اجتماعي که تماميت‌خواهي خود را بر نظريه‌پردازي مسلط کرده‌اند کدامند؟ اين نظريه‌ها چه نقاط آسيبي دارند؟

6- چه بخش‌هايي در زندگي فرد مسلمان وجود دارد که در يک وضعيت طبيعي در قالب تعاريف علوم اجتماعي نمي‌گنجند، اما جزء کنش‌هاي موفق انسان مسلمان هستند؟

اين پرسش‌ها و پرسش‎هايي مهم‌تر از آن، ما را به کوششي جدي فراروي علوم انساني مي‎خواند.

علاوه بر تلاش نظري براي کارآمدسازي علوم انساني، الگوي اسلامي ايراني- پيشرفت به لحاظ قيد «ايراني بودن» به مطالعات اجتماعي در جامعه ايراني نياز دارد.

الگوي توسعه غربي پس از مطالعات موردي در جوامع غربي و براساس نياز نژاد انگلوساکسون با ترکيب جمعيتي، بافت فرهنگي، ارزش‌‌هاي سيال در اين جوامع و حتي شرايط جغرافيايي و آّب ‌و ‌هوايي‌ آنها اجرا شده‌اند. مشکل اصلي در کشورهاي غيرغربي نيز از همين نقطه آغاز شد که غرب کوشيد الگوي مطلوب خود را به الگوي هژمونيک در کشورهاي ديگر تبديل کند، بدون آنکه به آنها فرصت دهد تا در راستاي سنجش واقعيت‌هاي جوامع هرگونه کنشي داشته باشند. حاکميت توصيف‌هاي جامعه‌شناسان، اقتصاددانان، روانشناسان غربي از موضوعات جامعه‌شناختي، اقتصادي و روان‌شناختي بر علوم انساني موجب شد نخبگان کشورهاي ديگر نيز جوامع خود را از عينک غربيان ببينند و به راحتي به توصيه‌هاي آنان درباره دگرگون‌سازي وضعيت‌هاي موجود تن دهند. اين امر به ايجاد شکافي بزرگ ميان زندگي توده‌اي، موقعيت‌هاي واقعي (اقتضائات و موانع پيشرفت) از يک سو و شناخت دانشمندان علوم انساني از سوي ديگر انجاميده است. فقدان شناخت کافي غير از اينکه جامعه‌ علمي را به طبقه‌اي از «اشراف علمي» تبديل مي‌کند که درد اصلي جامعه خود را نمي‌شناسند، موجب مي‌شود ظرفيت‌ها و استعدادهاي اصلي ملت خود را شناسايي نکند و در نتيجه اين دانش به نحو شايسته به حوزه‌ سياست‌گذاري، تقنيني و اجرايي کشور سود نرساند.

5-1- مصلحت اجتماعي و الگوي توسعه غربي

توسعه غربي ماهيتي سکولاريستي دارد. اطراف در رابطه‌هاي ميان‌نهادي نيز سکولار هستند، به عبارت ديگر نه دين به عنوان يکي از اطراف ديده مي‌شود و نه ساير نهادها دين را در برنامه‌هاي خود به عنوان عنصر تأثيرگذار مورد توجه قرار مي‌دهند. پس از انقلاب که هنوز به طور طبيعي نظريه‌هاي اسلامي درباره توسعه به‌دست نيامده بود، اين فکر بسيط در ميان نخبگان وجود داشت که چون ما دنيا را براي آخرت مي‎دانيم، مي‌توانيم به راحتي ماشين بزرگ توسعه غربي را در چهارچوب اسلام بپذيريم اما کسي نينديشيد که چگونه آن الگو که پهنه‌ آن فقط ماشين‌ها و سخت‌افزارها را در بر نمي‌گرفت بلکه شامل تئوريهاي کلان، تحليل‌ها و راهبردهاي فراگير، سبکي خاص از زندگي و شيوه‌اي خاص از اخلاق نيز بود، در اين چهارچوب قرار مي‎گيرد؟ چگونه مي‌توان بخش‎هايي از آن الگو که بي‌ضرر يا کم‌ضررتر است را گزينش کرد؟ چگونه مي‎توان ماشين‎هاي آن را از فرهنگ ماشيني جدا کرد و بالاخره چگونه مي‎توان دنياي توسعه‎مدار را در راستاي آخرت قرار داد؟

عده‎اي دلسوزانه با بهره‌گيري از آيات و روايات، گمان کردند اسلامي کردن علوم را تحقق داده‌اند، در حالي‌که اين مهم کاري بزرگ با دشواري‎هاي نظري و عملي فراوان است.

نکته‎اي که در اينجا از آن غفلت مي‌شود آن است که دوستداران توسعه در مدل غربي وقتي با مقاومت بخش‏هايي از جامعه در قبال الگوي دلخواه مواجه مي‎شوند، شيوه‌ خود را عوض مي‎‌کنند. در حال حاضر عده زيادي براي بسط آن مدل به آموزه‏هاي اسلامي توسل جسته‏اند. «مصلحت اجتماعي» يکي از دست‎آويزهاي مهم در اين راستا به‌شمار مي‌آيد. روشن است که اداره‌ جامعه و به سامان رساندن حکومت، به ملاحظه مصالح اجتماعي در کشور نياز دارد. به همين منظور در جمهوري اسلامي ايران و در کنار نهاد قانونگذاري و شوراي نگهبان، به دستور امام راحل، مجمع تشخيص مصلحت نيز تشکيل شد. مأموريت اين مجمع، مصلحت‎هاي عمومي است که خود امور نيرومندي براي اداره‌ جامعه و حل معضلات حکومت اسلامي هستند. کارآيي مصلحت‎ها به‌خصوص مصلحت‏هاي اجرايي، کارآمد کردن حکومت ديني است که در برخي موارد موجب تغيير پاره‏اي قوانين مي‏‌شوند. صرف نظر از اين ساختار و خارج از مجموعه‌ افراد دلسوز، کساني که همواره به الگوي توسعه غربي انديشيده‏اند، امروزه با سوءاستفاده از ظرفيت «مصلحت اجتماعي» و به هدف ايجاد تغييرات حداکثري در قوانين اسلامي، اسلام‏زدايي مي‏کنند. آنچه به اين نکته اهميت مي‌بخشد آن است که در بحث از مصلحت‌هاي اجتماعي دغدغه‌ مشروعيت به کيفيتي که در ساير ادله‌ ديني وجود دارد، مورد نظر نيست و عده‌اي با عموميت بخشي به پاره‌اي مصالح ولو با تبليغات نادرست، نگراني متشرعان را رفع مي‌کنند. بنابراين توجه به اين مهم نيز در کنار بحث از الگوي اسلامي- ايراني پيشرفت ضرورت دارد.

الگوي اسلامي- ايراني پيشرفت و موانع

1- اولين و مهم‌ترين مشکل تحقق اين الگو، ضعف و يا نابسندگي حوزه‌ مطالعاتي است. ادبيات علمي اين موضوع هنوز شکل نگرفته است. يکي از دلايل اين امر هم آن است که جامعه‌ نخبگان استنطاق نشده است. تحقق ادبيات غني علمي در اين‎باره نياز دارد چالش اصلي فراروي نظام اسلامي در ابعاد نظري و عملي به طور دقيق استخراج شود و نظام وسيعي از سؤالات طراحي گردند. در اين صورت هر محققي به طور روشن و در حيطه‌ تخصصي خود به اين سؤالات پاسخ خواهد داد. در چنين فرضي محققان خواهند دانست که کوشش علمي در اين‎باره بايد به توليد دانش منجر شود نه تطبيق آن؛ اين مرحله، پيش‎درآمد بزرگي بر ايجاد تحول در علوم انساني و پيدايش علوم بومي و اسلامي خواهد بود.

2- سختي کار در تهيه‌ الگوي اسلامي- ايراني پيشرفت آنجاست که محققان بخواهند اين الگو را در پارادايمي برزخي تهيه کنند. در حال حاضر کشور ما ميان سنت و مدرنيته، آموزه‏هاي اسلامي و عملکردهاي غربي، اهداف ديني و راهبردهاي سکولاريستي، حکومت اسلامي و نهادها و ساختارهاي غيراسلامي قرار دارد! دشوارترين کار براي ايده‎پردازان، ارائه‌ راه‌هاي برون‎رفت از اين مشکل است. براي مثال، اقتصاددانان هنوز راهي براي خروج معاملات اسلامي از ساختارهاي شکننده ربوي که بر اقتصاد دنيا حاکم است پيدا نکرده‏اند. مسئولان پزشکي و بهداشتي کشور هنوز با اين مشکل دست به گريبان هستند که چگونه مي‌توان در عين رعايت اخلاق و ضوابط شرعي و پرهيز از اشاعه فحشاء، آموزش‌هاي جنسي را سامان داد، بيماري‌هاي مقاربتي را کنترل کرد و روابط پنهان غيرمشروع را از نقطه نظر بهداشتي ايمن نمود، بدون آنکه براي رفتارهاي جنسي خارج از چهارچوب شرع امنيت فراهم شود. متوليان فرهنگي و آموزشي کشور نيز همچنان با اين مسئله درگير هستند که چگونه تحصيلات تکميلي و ازدواج بهنگام جوانان را جمع کنند و جامعه را از منافع هردو بهر‎ه‎مند سازند و دهها پرسش ديگر.

3- ساختارهاي مديريتي کشور براي ايجاد اين تحول بزرگ و رسيدن به الگوي اسلامي- ايراني پيشرفت ناکارآمد هستند. مسئله‌ پيشرفت در چهارچوب اسلامي و ايراني ميان دو مشکل طاقت‎سوز گرفتار است: مماطله و شتابزدگي. کساني که با ماهيت اين تحول و ضرورت تحقق ادبيات علمي آن آشنا نيستند، غالباً اغلب کساني هستند که از طول و عرض علوم انساني و تأثيرهاي متقابل ميان آن‌ و پيشرفت جوامع کم‌اطلاع‌اند. سپردن مديريت‎ها در گلوگاه‌هاي مربوط به پيشرفت در اختيار دانشمندان و فارغ‌التحصيلاني که اساساً از اين حوزه‌ علمي برخوردار نيستند، آنان را دچار شتابزدگي مي‎کند؛ شتابزدگي‏اي که خود ناشي از آسان‏نمايي کار براي فرد ناآشناست. در مقابل عده‏اي نيز سختي کار را آنقدر بزرگ مي‏بينند که بيش از حد لازم تحقق آن را به تعويق مي‏اندازند. وقتي‌ کار در مسير اصلي خود قرار نداشته باشد و سکان هدايت آن در اختيار دانشمندان و متخصصان مرتبط نباشد، اين مماطله يا شتابزدگي طبيعي به نظر مي‎رسد.

نوشتار حاضر اگر چه يادداشتي کوتاه است که به ضرورت‌ها و ‌موانعي فراروي الگوي «اسلامي- ايراني پيشرفت» مي‌پردازد، اما در خاتمه تأکيد مي‌کند دشواري‌هاي اين الگو تنها در ناحيه‌ نظري نيست و مسأله‌ مهم در انداختن طرحي نو با وجود ساختارهاي مدرن است که از هر سو ما را به گونه‌اي احاطه کرده‌اند و عده‌اي به دليل تورط در اين ساختارها معايب را نمي‌بينند و اين کوشش را ناموجه مي‌شمرند و عده‌اي ديگر نيز به سختي پيش مي‌روند، زيرا نقد و نگاه بيروني از يک ساختار، هنگامي‌که درون آن قرار داري، کاري بس دشوار است.